



نقش جنسیت در افتا و مرجعیت



در فقه و شریعت اسلامی، زن و مرد در برخی حقوق و وظایف با یک دیگر متفاوت اند، که منشأ بسیاری از آن‌ها تفاوت‌های جسمی و روحی زن و مرد است. تفاوت زن و مرد از نظر طبیعی و غریزی، موجب برتری یکی بر دیگری در جهات ارزشی نیست؛ بلکه زندگی اجتماعی بشر، نیازمند دو طبیعت متفاوت است تا با تکمیل و هماهنگی با یک دیگر، هرکدام از آن‌ها به کمال مطلوب برسند. به تعریف دیگر، جنسیت با ارزشمندی حقیقی انسان نزد خداوند رابطه‌ای ندارد و تفاوت‌های زن و مرد درحقیقت اصول و قواعدی برای تنظیم روابط اجتماعی آدمی است. تفاوت‌های جسمی و روحی زن و مرد گرچه موجب برتری و امتیاز یکی بر دیگری نمی‌شود؛ اما ممکن است سبب تفاوت در تکالیف و پذیرش مسئولیت‌های فردی و اجتماعی گردد.

در فقه و شریعت اسلامی، زن و مرد در برخی حقوق و وظایف با یکدیگر متفاوت اند، که منشأ بسیاری از آن‌ها تفاوت‌های جسمی و روحی زن و مرد است. تفاوت زن و مرد از نظر طبیعی و غریزی، موجب برتری یکی بر دیگری در جهات ارزشی نیست؛ بلکه زندگی اجتماعی بشر، نیازمند دو طبیعت متفاوت است تا با تکمیل و هماهنگی با یکدیگر، هر کدام از آن‌ها به کمال مطلوب برسند. به تحریف دیگر، جنسیت با ارزشمندی حقیقی انسان نزد خداوند رابطه‌ای ندارد و تفاوت‌های زن و مرد در حقیقت اصول و قواعدی برای تنظیم روابط اجتماعی آدمی است. تفاوت‌های جسمی و روحی زن و مرد گرچه موجب برتری و امتیاز یکی بر دیگری نمی‌شود؛ اما ممکن است سبب تفاوت در تکالیف و پذیرش مسئولیت‌های فردی و اجتماعی گردد.

● بیان مسئله

در فقه اسلامی، موارد فراوانی از تفاوت زن و مرد در احکام شرعی به چشم می‌خورد و گستره آن، احکام فردی و اجتماعی را در برمی‌گیرد. یکی از مسائلی که در فقه استدلالی و فتوایی مطرح شده، نقش و تأثیر جنسیت در اجتهاد، افتا و مرجعیت است. این مسئله از زوایای گوناگون، موضوع پرسش و پژوهش فقیهان قرار گرفته است. آیا جنسیت تأثیری در دست‌یابی به قدرت استنباط احکام شرعی از منابع معتبر دارد؟ بر فرض

که زنان نیز همانند مردان بتوانند به درجه اجتهاد برسند، آیا افتا و فتاوی‌ای زن برای دیگران نیز حجت است و قابلیت عمل دارد یا فقط برای خودش حجت است؟ بر فرض که رجولیت و مردبودن در حجت فتوا تأثیر داشته باشد، آیا می‌توان تأثیر حداکثری آن را نپذیرفت و فتاوی‌ای مفتی زن را برای خصوص زنان حجت دانست؟ آیا می‌توان بین منصب افتا و مرجعیت تقلید در اصطلاح امروزی تفکیک قائل شد؟ امروزه مرجع تقلید شئون گوناگونی دارد که یکی از آن‌ها منصب افتا و بیان احکام شرعی برای دیگران است؛ ولی برخی از آن‌ها دارای جنبه ولایی و تصرف در امور دیگران است؛ همچون صدور حکم، تصرف در وجوهات شرعی، اموال مشتبه و مجهول‌المالک، ولایت بر ممتنع، غایب، کودک و دیوانه.

بر فرض که مانعی برای حجت فتوای زن وجود نداشته باشد، آیا دیگر مناصب ولایی مراجع تقلید نیز برای زن مجتهد ثابت است یا بر فرض جعل نشدن ولایت برای زنان، گستره نفوذ تصرفات او به فتوا محدود می‌شود؟ این پرسش‌ها نمونه‌ای از مسائلی است که با بررسی آن‌ها می‌توان به حدود و میزان تأثیر جنسیت در اجتهاد، افتا و مرجعیت تقلید دست یافت. مسئله اعتبار مردبودن در مرجع تقلید و اعتبار نداشتن آن، در

● در فقه اسلامی، موارد فراوانی از تفاوت زن و مرد در احکام شرعی به چشم می‌خورد و گستره آن، احکام فردی و اجتماعی را در برمی‌گیرد. یکی از مسائلی که در فقه استدلالی و فتوایی مطرح شده، نقش و تأثیر جنسیت در اجتهاد، افتا و مرجعیت است.

این، روشن شده است نگاه بسیاری از فقها که مرجعیت تقلید را برای زنان جایز ندانسته‌اند به شئون ولایی مراجع بوده و چون ولایت را برای زن ثابت نمی‌دانسته‌اند، مرجعیت را نیز از او سلب کرده‌اند. در مقابل، کسانی که قائل به حجیت فتوای زن بوده‌اند، به ادله‌ای همچون سیره عقلی استناد کرده‌اند که صرفاً جواز مراجعه به فتوای زن را ثابت می‌کند و با آن ادله نمی‌توان شئون ولایی را برای زنان ثابت دانست. بنابراین لازم است ضمن بررسی ادله هر دو گروه، به میزان دلالت هر دلیل و نتیجه‌ای که می‌توان از آن‌ها گرفت، توجه داشت.

بررسی واژگان

۱. اجتهاد

درباره ریشه واژه «اجتهاد» در لغت، دو دیدگاه میان پژوهش‌گران وجود دارد: در نظر اول، اجتهاد در لغت از ماده «جهد» مشتق شده که به معنای مشقت و سختی^۲ است و در این صورت اجتهاد به معنای تحمل مشقت است.^۳ در نظر دوم، اجتهاد از ریشه «جهد» به معنای طاقت و توان^۴ و اجتهاد به معنای بذل الوسع، یعنی به‌کارگیری همه‌توان است.^۵ اجتهاد در اصطلاح فقها عبارت است از کوشش برای استنباط احکام شرعی از منابع معتبر آن.^۶ اگرچه معانی متفاوتی از

رساله‌های عملیه فقهای متأخر به‌روشنی ذکر شده و در برخی کتاب‌های استدلالی نیز بررسی شده است؛ اما فقهای قدیم یا به این مسئله نپرداخته‌اند و یا عبارات آن‌ها دلالت روشنی بر این مسئله ندارد. در این پژوهش سعی شده تا حد امکان آرای فقهای امامیه - از گذشته تا کنون - به دست آید و بررسی شود. برخی فقها مسئله جواز یا ممنوعیت مراجعه به فقیه زن را در کتاب‌های فقهی در مبحث اجتهاد و تقلید و در ذیل شرایط مفتی و مرجع تقلید آورده و برخی دیگر در کتاب‌های اصول فقه ذکر کرده‌اند. هرچند در کتاب‌های فقهی معمولاً این مسئله در باب اجتهاد و تقلید ذکر شده؛ ولی برخی آن را در کتاب «امر به معروف و نهی از منکر» یا کتاب «القضاء» یا کتاب «الجهاد» آورده‌اند.

در این نوشتار با تفکیک مفهومی بین واژه‌هایی هم‌چون «اجتهاد»، «افتا» و «مرجعیت» سعی شده است تا دیدگاه فقها در هر مورد کشف شود. پس از دست‌یابی به آرا و ادله فقها، بر جواز یا عدم جواز مرجعیت زن و نقد و بررسی آن‌ها، بین شئون گوناگونی که بر عهده مرجع تقلید است، تفکیک شده و برخی از آن‌ها برای زنان نیز مجاز دانسته شده و در برخی دیگر به مرجع تقلید مرد محدود شده است. علاوه بر

بسیاری از فقها که مرجعیت تقلید را برای زنان جایز ندانسته‌اند به شئون ولایی مراجع بوده و چون ولایت را برای زن ثابت نمی‌دانسته‌اند، مرجعیت را نیز از او سلب کرده‌اند. در مقابل، کسانی که قائل به حجیت فتوای زن بوده‌اند، به ادله‌ای همچون سیره عقلی استناد کرده‌اند که صرفاً جواز مراجعه به فتوای زن را ثابت می‌کند و با آن ادله نمی‌توان شئون ولایی را برای زنان ثابت دانست.

اجتهاد ارائه شده است، همه فقها اتفاق نظر دارند که در حصول اجتهاد، تفاوتی بین زن و مرد نیست و هر انسانی - چه زن و چه مرد - که دارای قوه استنباط شد، می تواند در تشخیص احکام و وظایف شرعی بر اساس نظر و اجتهاد خود عمل کند.^۷

۲. مفتی و افتا

در بسیاری از متون فقهی، واژه «مفتی» مرادف با مجتهد و مستنبط به کار می رود. «فتوا» در اصطلاح، حکم کلی الهی است. مفتی و مجتهد، حکم شرعی کلی در رابطه با اعمال مکلفان را با استناد به ادله ثابت در اصول فقه بیان می کند. فتوا ممکن است به صورت اخبار و خبر دادن باشد؛ مثل «شراب حرام است» یا به صورت دستور بیان شود؛ مثلاً «گوشت خوک نخورید». فقیه برای دست یابی به فتوا، ادله شرعی را فحوص و بررسی کامل می کند و به حکمی از احکام شرعی، علم یا ظن می یابد، آن گاه نظر خود را بیان می کند. بنابراین، فتوا اظهار نظر فقیه در مسائل شرعی و احکام الهی است و تفاوت آن با اجتهاد، در اخبار و اعلام حکم شرعی از جانب مجتهد است.^۸

با این توضیح روشن می شود که افتا و پاسخ دادن به سؤال های فقهی، کمالی بالاتر از اجتهاد و فقاہت نیست و تنها نکته تفاوت در آن، وظیفه و مسئولیت خطیر افتا و پذیرش مسئولیت است؛ به بیان دیگر، جایگاه افتا و بیان احکام الهی، حق و امتیازی نیست تا بررسی شود که این حق

برای مرد و زن به طور مساوی قرار داده شده یا آن دو متفاوت اند؛ بلکه فتوادادن برای دیگران، درحقیقت پذیرش مسئولیت اعمال شرعی دیگران است که در روایات اسلامی از پذیرش چنین مسئولیتی نهی شده است؛^۹ مگر در مواردی که نپرداختن به آن موجب نابودی و اضمحلال احکام شرعی شود و برای عمل مکلفان به حد ضرورت اجتماعی برسد و به گونه ای وجود کفایی پیدا کند.

۳. مرجعیت و تقلید

اجتهاد، افتا و فتوا از باب رجوع جاهل به عالم و غیرمتخصص به متخصص از ابتدای ظهور اسلام و عصر رسالت و حضور امامان معصوم علیهم السلام وجود داشته است و مردم افزون بر رجوع به معصومان علیهم السلام - به دستور ایشان - به برخی فقه های معاصر ایشان نیز مراجعه می کردند؛^{۱۰} ولی نهاد مرجعیت - به معنای امروزی آن - نوظهور است. در سده های اخیر، نهاد مرجعیت به محکم ترین پایگاه دینی و حوزوی و سرمایه ای تأثیرگذار در جهان تشیع تبدیل شده است. مراجع تقلید حوزه کاری خود را به فتوا در احکام فردی و اجتماعی منحصر ندیده و ضمن برخورداری از عقلانیت، بصیرت و شجاعت کوشیده اند در مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، موضع گیری نمایند و افکار عمومی را جهت دهی کنند. فقها از گذشته تاکنون با عبارتهای مختلف، شئون و مناصب گوناگونی را برای فقیه بیان کرده اند^{۱۱} که در چند عنوان کلی جای می گیرند، که عبارتند

به اشتراط ذکوریت در قاضی و سرایت آن به باب افتا، عملی ناصواب است که در مباحث آینده به آن پرداخته خواهد شد؛ زیرا ممکن است سلب منصب قضاوت از زنان بر این مبنا باشد که ولایتی برای زنان جعل نشده است؛ در حالی که باب افتا مستلزم اِعمال ولایت نیست تا این منصب هم بر اساس آن مبنا از زنان سلب شود.^{۲۴}

۵. ولایت

«ولایت» در زبان عربی هم به کسر «و» و هم به فتح آن به کار رفته است.^{۲۵} ابن فارس بدون اشاره به این دو کاربرد، تمام کاربردهای ماده «وَلَى» را به «قُرب» که به معنای قرابت و پیوستگی است، باز می‌گرداند.^{۲۶} واژه ولایت در متون فقهی و غیرفقهی کاربردهای فراوانی دارد. ولایت در فقه، حکم وضعی در مقابل حکم تکلیفی است که موضوع احکامی تکلیفی مانند جواز تصرف ولی و ممنوعیت تصرف دیگران قرار می‌گیرد. در کتاب عروۃ الوثقی، ولایت چنین تعریف شده است: «ولایت یعنی حکومت و سلطهٔ یک شخص نسبت به جان، مال یا برخی از

شئون فرد دیگر».^{۲۷}

• اصل عدم ولایت شخص بر دیگران

اصل و قاعدهٔ عام شرعی و عقلی، عدم ولایت شخصی بر شخص دیگر است. هیچ انسانی بر انسان دیگر ولایت و حق تصمیم‌گیری ندارد و

از افتا و بیان احکام الهی؛ منصوب بودن فقها از سوی معصومان (علیهم‌السلام) برای تصرفات ولایتی؛ نیابت و وکالت فقها از امام معصوم (علیه‌السلام)؛ که تعاریف هر کدام به روشنی آمده است.

• ۴. قضا

فقها در آغاز «کتاب القضا»^{۱۲} برای بیان مفهوم لغوی «قضا»، معانی بسیاری را برای آن ذکر می‌کنند که این موارد را باید صرفاً موارد استعمال این واژه دانست.^{۱۳} یکی از معانی که در کتاب‌های لغت برای قضا ذکر شده، حکم کردن و الزام است.^{۱۴} فقها برای معنای اصطلاحی قضا، سه تعریف بیان کرده‌اند: برخی قضا را «ولایت مخصوص» برای قاضی می‌دانند. از میان این فقها می‌توان به شهید اول،^{۱۵} شهید ثانی در کتاب مسالک،^{۱۶} سید محمد جواد عاملی،^{۱۷} محقق رشتی^{۱۸} و صاحب ریاض^{۱۹} اشاره کرد. گروهی دیگر مثل شهید ثانی در کتاب روضه،^{۲۰} آیه الله گلپایگانی^{۲۱} و امام خمینی^{۲۲} قضا را به «حکم کردن بین مردم» تعریف می‌کنند. دستهٔ سوم قضا را به معنای رفع خصومت

و دشمنی بین دو طرف

می‌دانند.^{۲۳}

با توجه به تفاوت‌هایی که بین باب افتا و باب قضا وجود دارد، روشن است که نمی‌توان این دو باب را با یکدیگر قیاس کرد و احکام یک باب را به دیگری سرایت داد و اثبات کرد؛ از این رو استناد برخی فقها

برخی فقها شأن فقیه را در مسئله افتا و تقلید از سنخ ولایت دانسته‌اند؛^{۲۴} با این توضیح که مقلدان برخی از تصرفات خود را باید با اذن مرجع تقلید انجام دهند که در این صورت، ولایت مرجع تقلید بر آنان ثابت می‌شود.

در این صورت، ولایت مرجع تقلید بر آنان ثابت می‌شود. بر فرض که چنین ولایتی ثابت باشد، در برخی موارد، از نوع ولایت اذنی است؛ مانند اذن مرجع تقلید در اموری همچون تصرف وجوهات شرعیه، اموال مجهول‌المالک و رسیدگی به امور غایب. در برخی موارد نیز از نوع ولایت استقلالی است مثل رسیدگی به امور کودک و دیوانه. در مباحث آینده بررسی خواهد شد که آیا افتا و مرجعیت از باب ولایت است یا نه؟ هم‌چنین از نقش جنسیت در تصدی این منصب بحث می‌شود.

• آرای فقها در مسئله حجیت فتوای زن

بحث از اجتهاد و شرایط حجیت فتوا در سخنان فقها و اصولیان به صورت پراکنده ذکر شده است؛ با وجود این در سه موضع بیشتر می‌توان به آرای فقها دست یافت: در کتاب «امربه معروف و نهی از منکر» در موردی که نهی از منکر موجب قتل و جرح باشد، فقها معتقدند این مرتبه از نهی منکر، مشروط به اذن امام معصوم علیه السلام است و در زمان غیبت، فقیهان دارای صلاحیت فتوا می‌توانند آن را اجرا کنند. آن‌گاه برخی به اجمال و برخی به تفصیل، شرایط مفتی را متعرض شده‌اند. فقها در بحث از اجتهاد و تقلید در اصول فقه و در ابتدای رساله‌های عملیه، در احکام و مسائل تقلید نیز به این بحث پرداخته‌اند. شاید علت پراکندگی مباحث فقها به این جهت باشد که عنوان مرجع و مفتی در متن آیات و روایات به عنوان موضوع واحد نیامده

تصرفات افراد در امور دیگران نافذ نیست.^{۲۸} طبق این اصل، هیچ فردی حق تدبیر، سرپرستی، استیلا، تصمیم‌گیری و ایجاد محدودیت برای دیگری ندارد. مقتضای اصل عدم ولایت از نظر وضعی، نافذنبودن احکام و قوانین جعل‌شده شخص بر دیگران و از نظر تکلیفی، عدم وجوب اطاعت دیگران از احکام صادره شخص است. برای اثبات این اصل، به ادله عقلی و نقلی استناد شده که از ذکر آن در این جا صرف نظر می‌کنیم.^{۲۹} هرچند اصل اولیّه، عدم ولایت شخص بر دیگران است، اما بر اساس توحید ربوبی به حکم عقل، ولایت تکوینی و تشریحی از آن خداست و اوست که بر تمام مخلوقات، ولایت و استیلا دارد.^{۳۰} در عین حال، خداوند می‌تواند این ولایت را به غیر خود اعطا کند. به حکم آیات و روایات، خداوند به برخی پیامبران علیهم السلام ولایت تکوینی و تشریحی اعطا کرده است؛ مانند حضرت ابراهیم علیه السلام،^{۳۱} حضرت داود علیه السلام،^{۳۲} و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.^{۳۳} این ولایت به امیرمؤمنین علی علیه السلام ^{۳۴} و سایر امامان معصوم علیهم السلام ^{۳۵} نیز اعطا شده است. بنابراین ادعای ثبوت ولایت و سرپرستی به طور مطلق یا در محدوده خاص برای هر فرد و گروه، از آن جاکه مخالف اصل و قاعده اولیّه است، به دلیل خاص و قطعی نیاز دارد.

برخی فقها شأن فقیه را در مسئله افتا و تقلید از سنخ ولایت دانسته‌اند؛^{۳۶} با این توضیح که مقلدان برخی از تصرفات خود را باید با اذن مرجع تقلید انجام دهند که

عدم تعرض فقها به این شرط به خاطر شدت وضوح آن بوده است^{۵۲} ولی نمی‌توان این توجیه را پذیرفت؛ زیرا نزد فقها وضوح اشتراط ذکورت در مفتی، به هر اندازه که باشد، به پایه وضوح آن در قاضی نیست. بنابراین برخی از همین فقهای که در شرایط مفتی نامی از ذکورت نبرده‌اند، وقتی به قاضی رسیده‌اند، به صراحت شرط ذکورت را بیان کرده‌اند.^{۵۳} سوم، فقهای هستند که به شرط ذکورت و مرد بودن در مفتی تصریح کرده‌اند. به نظر می‌رسد نخستین کسی که شرط ذکورت را از شرایط مفتی ذکر کرده، شهید ثانی در شرح لمعه است. شهید اول در کتاب لمعه، قضاوت فقیهی که شرایط افتا را داشته باشد در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام جایز و نافذ می‌داند: «وفي الغيبة ينفذ قضاء الفقيه الجامع لشرائط الإفتاء».^{۵۴} شهید ثانی در شرح این متن، ذکورت را در کنار بلوغ، عقل، ایمان و موارد دیگر شرط می‌داند؛^{۵۵} اما خواهد آمد که شهید ثانی در این عبارت در صدد بیان شرایط فقیهی است که افزون بر منصب افتا، منصب قضاوت نیز دارد؛ نه آن فقیهی که صرفاً عهده‌دار منصب فتواست. ایشان در برخی دیگر از آثار خود، میان مجتهد، مفتی و قاضی تمایز قائل می‌شود و ذکورت و حریت را تنها در قضاوت شرط می‌داند.^{۵۶}

چهارم، فقهای هستند که مرد بودن را در حجیت فتوای فقیه شرط نمی‌دانند. فقهای همچون شهید ثانی^{۵۷} و صاحب جواهر^{۵۸} با تفکیک بین افتا و منصب قضاوت، ذکورت

است و فقها در هر بابی از ابواب فقه، شرایط فقیه را به‌طور مستقل بحث و بررسی کرده‌اند؛ زیرا ممکن است شرایط فقیه در باب قضاوت با شرایط او در باب اجرای حدود یا شرایط وی در باب امر به معروف و نهی از منکر و یا در باب اجتهاد و تقلید متفاوت باشد. بنابراین افزون بر اینکه باید دقت کنیم شرایط فقیه در یک باب فقهی را به ابواب دیگر سرایت ندهیم، باید بکشیم اگر شرایط خاصی برای فقیه در یک باب فقهی همچون قضاوت یا حدود وجود دارد، به‌طور مستقل و جداگانه از آن بحث شود.

فقه‌های شیعه در واقع یا به حجیت و اعتبار فتوای زن قائل‌اند و یا آن را حجت نمی‌دانند؛ اما به دلیل روشن نبودن عبارات ایشان، لازم است به چهار گروه تقسیم شوند: اول، اساساً به ذکر صفات مفتی و مجتهد نپرداخته‌اند. شیخ مفید،^{۳۷} شیخ طوسی،^{۳۸} سلار^{۳۹} و ابن‌ادریس حلی^{۴۰} از این گروه هستند.

دوم، با بیان شرایط مفتی، شرط ذکورت را در میان این شرایط ذکر نکرده‌اند. سید مرتضی،^{۴۱} محقق حلی،^{۴۲} علامه حلی،^{۴۳} شهید اول،^{۴۴} محقق ثانی،^{۴۵} صاحب معالم،^{۴۶} فیض کاشانی،^{۴۷} میرزای قمی،^{۴۸} شیخ انصاری،^{۴۹} سید ابوالحسن اصفهانی^{۵۰} و آیه‌الله بروجردی^{۵۱} از این دسته‌اند. با توجه به این که این فقها در صدد بیان شرایط مفتی بوده‌اند و در عین حال، شرط مرد بودن را در ضمن این شروط ذکر نکرده‌اند، ممکن است شرط نبودن آن را به ایشان نسبت داد. گرچه برخی معتقدند

را تنها در قضاوت شرط می‌دانند، نه در افتا. صاحب جواهر در رساله عملیه خود نیز برای جواز تقلید، شرط مرد بودن را برای مفتی و مجتهد مطرح نکرده است.^{۵۹}

• قاعده اولیه در جواز تقلید از زن

در علم اصول اثبات شده است که مقتضای قاعده در فرض شک در حجیت یک دلیل، عدم حجیت آن و حتی شک در حجیت، مساوی قطع به عدم حجیت است.^{۶۰} در محل بحث نیز شک در جواز تقلید از زن به شک در حجیت فتوای او باز می‌گردد. درک صحیح قاعده «عدم حجیت امارات مشکوک الاعتبار» مبتنی بر فهم درست معنای حجیت است. محقق خراسانی حجیت را به منجزیت و معذریت و به تعبیر دیگر قابلیت استناد معنا کرده است؛^{۶۱} مثلاً گفته می‌شود: «خبر واحد حجت است» یعنی در مقام احتجاج هم از ناحیه مولی و هم از ناحیه مکلف قابل استناد است؛ با این توضیح که اگر خبر واحد در بردارنده حکمی الزامی باشد، قابل استناد از جانب مولی بر مکلف است و اگر متضمن حکمی ترخیصی باشد، قابل استناد مکلف بر مولی است. بنابراین باید اعتبار یک دلیل اثبات شود تا بتوان به آن استناد و احتجاج کرد و صرف اعتبار واقعی آن تا زمانی که برای مکلف کشف نشود، کافی نیست. برای اصل عدم حجیت به ادله دیگری نیز استناد شده است؛ مانند آیه نهی از افتراء^{۶۲} و نهی از تبعیت غیر علم^{۶۳} که در حقیقت تأکیدی بر قاعده و اصل اولیه عدم حجیت‌اند. در محل

بحث با شک در حجیت فتوای زن و این که آیا مکلف می‌تواند با استناد به فتوای زن بر مولی احتجاج کند، به عدم حجیت و عدم قابلیت استناد به آن حکم می‌شود؛ در نتیجه شک در جواز تقلید از زن، شک در اعتبار و حجیت فتوای اوست و در ضمن همان قاعده کلی قرار می‌گیرد.

گفتنی است که حکم شک در حجیت اگرچه عدم حجیت است؛ ولی این قاعده در جایی است که سبب دیگری برای لزوم عمل به اماره و دلیل مشکوک وجود نداشته باشد. بر این اساس اگر فرض شود زنی اعلم و مردی مجتهد، ولی غیر اعلم باشد و هریک در مواردی فتوای الزامی داشته باشند و دیگری در آن مورد فتوایی نداشته باشد یا فتوای او ترخیصی باشد، چون علم اجمالی به اعتبار یکی از دو اماره وجود دارد، باید احتیاط کرد و هر دو تکلیف احتمالی را رعایت نمود؛ زیرا یا فتوای مرد غیر اعلم اعتبار دارد؛ بنا بر این که فتوای زن هر چند اعلم - غیر معتبر باشد و از سوی دیگر احتمال دارد با توجه به علمیت زن، فتوای مرد غیر اعلم اعتبار نداشته، بلکه فتوای زن اعلم معتبر باشد.^{۶۴} نتیجه این که در فرض علمیت زن از مردان نمی‌توان بر اساس قاعده عدم اعتبار امارات مشکوک، به بی‌اعتباری فتوای زن حکم نمود؛ بلکه مقتضای قاعده، لزوم احتیاط و رعایت فتوای اوست؛ یا به دلیل این که در شبهات پیش از فحص باید احتیاط کرد و یا به دلیل وجود علم اجمالی به اعتبار یکی از چند اماره که اعتبار هریک به طور تفصیلی مشکوک

زنان وجود ندارد و با وجود شک در خروج از اصل اولیه، ولایت زنان هم‌چنان تحت شمول اصل عدم ولایت باقی می‌ماند. در تبیین اصل اولیه در جواز تقلید از زن، مقتضای قاعده در صورت شک در حجیت، عدم حجیت است؛ بلکه شک در حجیت مساوی با قطع به عدم حجیت است. در این مسئله نیز چون

جواز ولایت زنان مستند به دلیل قطعی نیست، باید به عدم مشروعیت آن قائل شد.^{۷۳} در تقریر قاعده اولیه در ولایت زن دو بیان دیگر نیز مطرح شده است. برخی معتقدند که هرچند اصل اولیه عدم ولایت شخص بردیگری است؛ ولی با ادله مذکور، نوع انسان اعم از زن و مرد از تحت این اصل اولیه خارج می‌شود، نه خصوص مردان. به تعبیر دیگر، عناوینی همچون خلفا، علما و... که ادله آن آمده است، ناظر به حقیقت این عناوین است بدون دخیل بودن جنسیت. در توضیح این مدعا گفته شده است: با شک در این که آیا نوع انسان یعنی انسان لایشرط، از تحت اصل اولیه عدم ولایت خارج شده یا انسان با قید مرد بودن خارج شده است؟ اصل برائت عقلی و نقلی نسبت به قید زاید (مرد بودن) جاری شده و در نتیجه نوع انسان، اعم از مرد و زن از تحت شمول اصل عدم ولایت خارج می‌شود.^{۷۴} در مطلبی دیگر چنین آمده است که گرچه اصل اولیه بر عدم ولایت است؛ ولی در ادله نقلی، افرادی با ویژگی‌های

در مقام استدلال بر عدم حجیت فتوای زن به‌طورمطلق به اصالةالتعین در دوران امر بین تعیین و تخییر تمسک کرده‌اند، صحیح نیست؛ بلکه در صورت اعلمیت زن، مقتضای قاعده، احتیاط و رعایت فتوای زن است

است. ولی در فرض اعلمیت مرد مجتهد از زن یا تساوی آن دو، مقتضای قاعده‌ای که بیان شد، بی‌اعتباری فتوای زن است و در موارد دوران امر بین تعیین و تخییر در حجیت، مقتضای قاعده عقلی، تعیین و لزوم احتیاط است.

بنا بر این برخی از فقها^{۶۵} در مقام استدلال بر عدم حجیت

فتوای زن به‌طورمطلق به اصالةالتعین در دوران امر بین تعیین و تخییر تمسک کرده‌اند، صحیح نیست؛ بلکه در صورت اعلمیت زن، مقتضای قاعده، احتیاط و رعایت فتوای زن است؛ مگر فتاوی مجتهد مرد که بر خلاف فتوای زن اعلم، مطابق با احتیاط باشد.

• مناصب ولایی زن

در گذشته در تبیین مفهوم ولایت بیان شد که اصل اولیه، ولایت نداشتن شخص بردیگری است. خداوند ولایت ذاتی بر همه موجودات دارد و اوست که می‌تواند ولایت را برای دیگران جعل کند. بنابراین در هر موردی که ادعای خروج از اصل عدم ولایت شود، باید به دلیل محکم و یقین‌آوری استناد شود. از میان ادله و روایاتی که تحت عناوینی هم چون «خلفاء»،^{۶۶} «علماء»،^{۶۷} «حاکم»،^{۶۸} «حکام»،^{۶۹} «فقهاء»،^{۷۰} «حصون الاسلام»،^{۷۱} «رواة احادیث»^{۷۲} و... ولایت را در جامعه ثابت می‌کند، آنچه مسلم و قدر متیقن است، ثبوت ولایت برای مردان است؛ لذا دلیل قطعی برای خروج از مقتضای اصل برای

خاص، دارای ولایت معرفی شده‌اند که عموماً و اطلاقات این ادله به‌طور یک‌سان، مرد و زن را دربرمی‌گیرد و دلیلی بر اختصاص آن‌ها به مردان وجود ندارد.

در اشکال به بیان اول می‌توان گفت که اولاً، اصل برائت در جایی جاری می‌شود که شک در اصل تکلیف یا تکلیف زاید داشته باشیم؛ درحالی‌که مسئله اثبات ولایت برای یک شخص، حکم وضعی است نه تکلیفی، به تعبیر دیگر ما در پی این هستیم که آیا ولایت که یک حکم وضعی است، برای زن نیز جعل شده است یا خیر؟ آنچه که به‌طور یقینی و مسلم از تحت شمول اصل عدم ولایت خارج شده، مردی است که واجد شرایط معینی باشد؛ همچون فقاقت و عدالت، اما خروج شخص مؤنث مشکوک است. مستدل باید دلیلی اقامه کند که به‌طور مسلم و یقینی شامل زن بشود و او را از اصل اولیه خارج کند. ثانیاً، نوع انسان و به تعبیر مستشکل، انسان لابشرط در خارج وجود ندارد و جایگاه آن فقط در عالم ذهن است. آنچه که در خارج وجود دارد یا انسان مذکر است یا مؤنث. اصل عدم ولایت نیز ناظر به همین انسان‌های موجود در خارج است. بدین ترتیب اصل مزبور دو دسته افراد پیدا می‌کند: افراد مذکر و افراد مؤنث؛ یعنی اصل، عدم ولایت افراد مذکر بر دیگران است؛ همان‌طور که اصل، عدم ولایت افراد مؤنث بر دیگران است. به عبارت دیگر، بر طبق اصل اولی، نه شخص مذکر می‌تواند ولی باشد و نه شخص مؤنث. خروج

هر کدام از اصل عدم ولایت، نیاز به دلیل قطعی دارد.^{۷۵} این بحث نظیر مبحث ولایت مؤمنین در فرض فقدان فقیه جامع‌الشرایط است. با توجه به اصل عدم ولایت، شک می‌کنیم که آیا عنوان «مؤمن» از اصل عدم، خارج شده است یا خصوص «مؤمن عادل»؟ شیخ انصاری در این بحث آورده است که در مخالفت با اصل عدم، باید به مصداق اخص، یعنی مؤمن عادل، اکتفا کرد.^{۷۶}

مطلب دوم نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا همان‌طور که اشاره شد، در ادله مذکور، عناوینی همچون خلفا، حاکم، حکام، فقها و ... آمده است که هرچند از نظر مفهوم لغوی اختصاصی به مرد ندارند، ولی با توجه به نکاتی که ذکر خواهد شد، انصراف به خصوص مرد پیدا می‌کند و اطلاق آن‌ها برای اعم از زن و مرد شکل نمی‌گیرد. به تعبیر دیگر استناد به اطلاق یک دلیل در صورتی صحیح است که قرینه‌ای برخلاف اطلاق که مانع انعقاد آن شود، وجود نداشته باشد و یا بر طبق دیدگاه برخی اصولیان، قدر متیقن در مقام تخاطب وجود نداشته باشد.^{۷۷} در ادامه به قرائنی اشاره می‌شود که می‌توان آن‌ها را قرینه‌ای برخلاف اطلاق عناوین خاصه دانست و ولایت را برای خصوص مرد ثابت کرد و یا این قراین را باعث شکل‌گیری قدر متیقن در مقام تخاطب و اختصاص اطلاقات به مرد دانست.

نکته اول: در برخی از روایات مثل روایت ابی‌خدیجه سالم بن مکرم در کتاب کافی^{۷۸} و

جواز یا عدم صلاحیت زنان برای مناصب ولایی دلالت دارند. بنابراین با وجود این قرائن، نه تنها نمی‌توان احتمال تغلیب را پذیرفت؛ بلکه وجود آن‌ها باعث شکل‌گیری واقعیتی می‌شود که حتی اگر در روایتی با الفاظ مطلق از برخی شئون ولایی مثل قضاوت و حکومت یاد شده باشد، انصراف به مردان پیدا می‌کند؛ چه رسد در چنین روایاتی که لفظ رجل آمده و معنای حقیقی آن به مردان اختصاص دارد.^{۸۱}

نکته دوّم: در رابطه با جایگاه و کیفیت تعامل با زنان، علاوه بر برخی آیات قرآن، چندین گروه از روایات وجود دارد که هرچند نمی‌توان سند و دلالت همه آن‌ها را پذیرفت، ولی در عین حال می‌توان از مجموع آن‌ها به عدم ثبوت شئون ولایی برای زنان، اطمینان پیدا کرد؛ یا حداقل این آیات و روایات پرشمار، مانع انعقاد اطلاق در ادله جعل ولایت شده و شمول آن‌ها را برای اعم از مردان و زنان مشکوک می‌کند. با وجود شک، به عدم حجیت آن‌ها حکم می‌شود، مگر در قدر متیقن آن‌ها که خصوص مرد است.

نکته سوّم: علاوه بر آیات و روایاتی که اشاره شد، از برخی دیدگاه‌های فقهی هم می‌توان به عدم جعل ولایت برای زن و یا حداقل مشکوک بودن آن برای زن پی برد؛ مثل دیدگاه مشهور فقها مبنی بر عدم جعل ولایت برای مادر، در ازدواج دختر باکره^{۸۲} و فرزند صغیر،^{۸۳} عدم جواز جعل وصی برای صغیر از سوی مادر،^{۸۴} عدم جعل ولایت برای

هم‌چنین روایت او در کتاب تهذیب^{۸۵} حکم و قضاوت که یکی از روشن‌ترین مناصب ولایی است، با ذکر عنوان «رجل» به مردان اختصاص پیدا کرده است. برخی معتقدند که واژه «رجل» در این جا موضوعیت و خصوصیتی نداشته و شامل زن و مرد می‌شود و ذکر آن از باب تغلیب است. در لغت عرب گاهی عبارت «رجل منکم» به معنای «احدکم» به کار می‌رود و شامل مرد و زن می‌شود.^{۸۶}

در پاسخ به این ادعا می‌توان گفت که اولاً، قاعده اصولی در قیودی که در ادله شرعی به کار می‌روند، موضوعیت و خصوصیت آن‌هاست و الغای خصوصیت و دست برداشتن از یک قید، برخلاف قاعده است و نیاز به دلیل قطعی دارد. بنابراین به صرف احتمال شمول عنوان رجل برای مرد و زن، نمی‌توان از آن قید دست برداشت. به تعبیر دیگر، هرچند گاهی کلمه «رجل» از باب تغلیب در اعم از زن و مرد به کار می‌رود؛ ولی تغلیب، استعمال مجازی است و مجاز نیاز به قرینه دارد و در محل بحث چنین قرینه‌ای وجود ندارد. ثانیاً، در روایت محل بحث، قرائنی وجود دارد که با توجه به آن‌ها لازم است واژه «رجل» را بر خصوص مرد حمل کرد. ۱. شغل قضاوت از مشاغل سنگین و پرمسئولیت است که متناسب با ویژگی‌های جسمی و روحی مردان است نه زنان؛ ۲. عدم تصدی منصب قضاوت توسط زنان در طول تاریخ اسلام؛ با این که در طول تاریخ، زنان عالم، عادل و با تقوا وجود داشته است؛ ۳. وجود روایات دیگری که بر عدم

ثبوت ولایت خواهند شد و در نتیجه نمی‌توان به عموم و اطلاق آن‌ها برای اثبات ولایت برای زنان استناد کرد و ولایت زنان در ذیل اصل اولیه عدم ولایت باقی خواهد ماند و برای زنان ولایت اثبات نمی‌شود. بنابراین می‌توان بین شئون گوناگون مرجع تقلید تفکیک کرد و آنچه مستلزم ولایت نیست، مانند حجیت فتوا را برای زنان نیز ثابت دانست؛ ولی آنچه ولایت بر امور و شئون دیگران را در بر دارد، برای زنان نفی کرد.

● ۶. ادله قائلان به حجت نبودن فتوای زن

در کلمات فقها بین شئون مختلف فقیه تفکیک نشده است و برخی از آن‌ها با استناد به دسته‌ای از ادله، مرجعیت تقلید را از زنان سلب کرده و برخی دیگر ثابت کرده‌اند. در حالی که برخی از این ادله صرفاً شئون ولایی را از زن سلب می‌کند و با آن‌ها نمی‌توان شئون غیر ولایی مثل افتا را از زنان سلب کرد و برخی دیگر به ادله‌ای استناد کرده‌اند که فقط می‌تواند شأن افتا را که از شئون غیرولایی است، برای زن ثابت کند در حالی که آنان خواسته‌اند مرجعیت تقلید را با همه شئون آن از جمله شئون ولایی را برای زن ثابت کنند. فقهایی که به عدم جواز مرجعیت زن قائل شده‌اند به ادله‌ای همچون آیات، روایات و مذاق شارع استناد کرده‌اند:

مادر در تصرف اموال کودک،^{۸۵} عدم ولایت مادر بر اموال کودک حتی در فرض فقدان پدر، جد پدری، وصی و حاکم.^{۸۶}

نتیجه: همان‌گونه که اشاره شد، اصل اولیه عدم ولایت احدی بر دیگران است؛ هم‌چنین روایات متعددی وجود دارند که شئون ولایی همچون قضاوت را از زنان سلب می‌کنند که هرچند به تنهایی قابلیت استناد ندارند؛ اما در مجموع صلاحیت دارند که به عنوان قرینه‌ای موجب تشکیک در اطلاقات و عمومات ثبوت ولایت شوند که در نتیجه باید به قدر متیقن آن‌ها که ثبوت ولایت برای مردان است، بسنده کرد. به بیان دیگر در علم اصول اثبات شده است یکی از مواردی که الفاظ عام و مطلق دچار اجمال شده و نمی‌توان به اطلاق و عموم آن‌ها اخذ کرد، بلکه باید به قدر متیقن آن عمل کرد، در جایی است که اصطلاحاً «ما یصلح للقرینیه» وجود داشته باشد؛ به این معنا که

گرچه قرینه بودن یک دلیل اثبات نشده؛ ولی همین مقدار که صلاحیت قرینه بودن را داشته باشد، مانع انعقاد اطلاق و عموم خواهد شد.^{۸۷} در محل بحث نیز ادله‌ای که بر ولایت نداشتن زنان به آن‌ها استناد شده، اگر دلیلی بر ولایت نداشتن زنان نباشند، حداقل قرینه‌ای هستند که مانع استناد به عموم و اطلاق ادله

اصل اولیه عدم ولایت احدی بر دیگران است؛ هم‌چنین روایات متعددی وجود دارند که شئون ولایی همچون قضاوت را از زنان سلب می‌کنند که هرچند به تنهایی قابلیت استناد ندارند؛ اما در مجموع صلاحیت دارند که به عنوان قرینه‌ای موجب تشکیک در اطلاقات و عمومات ثبوت ولایت شوند که در نتیجه باید به قدر متیقن آن‌ها که ثبوت ولایت برای مردان است، بسنده کرد.

شمار می‌رود، نفی کرده است. عرف بر اساس اولویت قطعی از چنین عبارتی درک می‌کند که ولایت زنان بر مردان در امور اجتماعی نیز منتفی است. به سخن دیگر در ذیل این آیه، علت قوامیت مردان بر زنان، افضلیت مردان بر زنان بیان شده است؛ درباره ملاک افضلیت به امور گوناگونی همچون رجحان عقل، تدبیر و توانایی جسمی مردان بر زنان اشاره شده است. ملاک افضلیت هر چیزی که باشد، در عرصه اجتماع نیز مردان بر زنان قوامیت خواهند داشت و تصدی زنان در مناصبی که موجب قوامیت و ولایت آنان بر مردان شود، منتفی خواهد بود.^{۹۴}

به نظر می‌رسد، نمی‌توان با استناد به آیه قوامون، عدم حجیت فتوای زن را اثبات کرد؛ زیرا هر چند ماهیت قوامیت در این آیه، نوعی ولایت به معنای اعتبار اذن است، یعنی زن باید در برخی امور همانند خروج از منزل، از شوهرش اذن بگیرد؛ ولی رجوع مقلد به مفتی و مرجع تقلید، از باب رجوع به خبره و متخصص است، نه از باب ولایت. به بیان دیگر مرجع تقلید و مفتی با بیان حکم الهی، صرفاً حلال و حرام الهی را بیان می‌کند و هیچ‌گونه سلطه و ولایتی بر مقلدان خویش نمی‌یابد. تعهد و الزامی که از فتوای مجتهدان برای مقلدان حاصل می‌شود، به اعتبار حکم الهی است، نه

برخی دیگر به ادله‌ای استناد کرده‌اند که فقط می‌تواند شأن افتا را که از شئون غیرولایی است، برای زن ثابت کند در حالی که آنان خواسته‌اند مرجعیت تقلید را با همه شئون آن از جمله شئون ولایی را برای زن ثابت کنند. فقهایی که به عدم جواز مرجعیت زن قائل شده‌اند به ادله‌ای همچون آیات، روایات و مذاق شارع استناد کرده‌اند

• الف) آیات قرآن

برای عدم جواز تقلید از زن به برخی از آیات قرآن مانند آیه قوامیت^{۸۸}، درجه^{۸۹}، خصام^{۹۰} و شهادت^{۹۱} استناد شده است که در این جا از بررسی تفصیلی آن‌ها اجتناب می‌کنیم^{۹۲} و تنها به مهم‌ترین آن‌ها یعنی آیه قوامیت می‌پردازیم. خداوند طبق این آیه، مردان را قیّم و سرپرست زنان قرار داده است. مقتضای آیه این است که مرد نمی‌تواند از زن تقلید کند؛ زیرا اگر فتوای زن حجیت داشته باشد، افراد دیگر از جمله مردان از او تقلید و پیروی خواهند کرد و در نتیجه او قیام به امور مردان خواهد داشت و این با آیه شریفه منافات دارد. جایز نبودن تقلید زنان از فقیه زن نیز با اجماع مرکب اثبات می‌شود؛ با این توضیح که تمام افرادی که حجیت فتوای زن را قبول ندارند، بین تقلید مردان و زنان تفصیل نداده‌اند و عدم جواز تقلید مردان از مجتهد زن و جواز

تقلید زنان از او، احداث قول ثالث و اصطلاحاً مخالفت با اجماع مرکب است.^{۹۳}

برخی دیگر با تمسک به قیاس اولویت، در پی نفی ولایت زنان در اجتماع و هم‌چنین ممنوعیت مرجعیت زن بوده‌اند؛ با این توضیح که منطوق آیه با جعل ولایت مردان بر زنان، ولایت زنان بر مردان را در محیط خانواده که کوچک‌ترین نهاد اجتماعی به

به اعتبار بیان و الزام مفتی؛ بنابراین با افتای زن، سلطه و ولایتی برای او ایجاد نمی‌شود تا با قوامیت و ولایت مرد منافات داشته باشد. افزون بر این، محدوده قوامیت مرد بر زن به خانواده منحصر است؛ بدین معنا که مرد فقط در محیط خانواده بر زن سرپرستی و قوامیت دارد، نه در اجتماع و مسئولیت‌های اجتماعی؛ بنابراین اگر زن به مقام اجتهاد و افتا برسد، فتوادادن او برای مردم و عمل به فتاوی او با قوامیت مرد در محیط خانواده منافاتی نخواهد داشت. هم‌چنین با تمسک به این آیه و ضمیمه کردن اجماع مرکب نمی‌توان عدم حجیت فتاوی زن را برای زنان دیگر نتیجه گرفت؛ زیرا مانعیت مخالفت با اجماع مرکب و ایجاد نظریه جدید - بر فرض پذیرش - در جایی است که هردو اجماع تبعیدی باشند و نظر معصوم مطابق یکی از آن دو باشد؛ درحالی‌که در محل بحث - بر فرض که دو اجماع تصور شود - هردو مدرکی‌اند، نه تبعیدی؛ بدین معنا که مدرک و مستند هریک از مجمعین روشن است. با این وجود نمی‌توان دو اجماع را تبعیدی دانست و مخالفت با هردو را ناروا. در نتیجه اگر کسی قائل شود که فتاوی زن، حداقل برای زنان حجت است، با اجماع مرکب منافاتی نخواهد داشت و اصطلاحاً احداث قول ثالث نیست.

• (ب) روایات

برای ممنوعیت زنان از مقام افتا و حجت نبودن فتاوی آنان برای دیگران به چند دسته از روایات استناد شده است. مفاد و

مضمون این روایات، گاه بر تفاوت زنان با مردان در برخی حوزه‌ها دلالت داشته و گاه به گونه‌ای از جایگاه ارزشی زنان فروکاسته و به تنقیص آنان اشاره کرده‌اند. باید توجه داشت که فهم صحیح روایات معصومان علیهم‌السلام افزون بر بررسی سندی و دلالی، باید بر درک درست شرایط زمانی و مکانی در عصر صدور روایات نیز مبتنی باشد. توجه به این مسئله در خصوص روایات مربوط به شأن و جایگاه زنان از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا پیش از ظهور اسلام، فرهنگ غالب در میان مردم جزیره‌العرب و نواحی دیگر، روحیه اشرافی‌گری و تحقیر زن بوده است که رسوبات فکری این فرهنگ، سال‌ها پس از ظهور اسلام نیز در میان مردم باقی مانده بود. براین اساس ذهنیت راویان در کیفیت نقل بی‌تأثیر نبوده است؛ از همین رو مشاهده می‌شود که در قرآن کریم به صورت متواتر نقل شده و مسلمانان بر نقل عین الفاظ آن تأکید داشته‌اند، مضامینی که از آن‌ها به نوعی تحقیر یا تنقیص زنان استفاده شود، به چشم نمی‌خورد؛ اما در روایات که تحفظ تامی درباره نقل عین الفاظ آن نبوده و نقل به معنا می‌شده است، این‌گونه امور مشاهده می‌شود. هم‌چنین در رابطه با روایاتی که بیانگر جایگاه زنان‌اند، افزون بر دقت در متن روایات و سخنان معصومان علیهم‌السلام لازم است به سیره و روش برخورد آن بزرگواران با زنان و به‌ویژه با همسران و دختران خود نیز توجه داشت. سیره و عمل کرد معصومان علیهم‌السلام در

پوشش و دستوره‌های الزامی و ترجیحی دیگر در تعامل با نامحرمان، به استنباط احکام شرعی بپردازند و نتایج تحقیقات خود را به عنوان فتوا در اختیار دیگران قرار دهند.

• مذاق شارع

برای ممنوعیت زن از احراز منصب افتا و عدم جواز تقلید از او به مذاق شریعت استناد شده است. طبق این دلیل، وظیفه مناسب برای زنان از دیدگاه شرع، پوشش و تستر و اشتغال به امور منزل است؛ از این رو پذیرش هرگونه کار و مسئولیتی که موجب کوتاهی و بازماندن از انجام وظیفه اصلی آنان شود، جایز نیست. با توجه به این که تصدی مقام افتا با وظیفه اصلی زن منافات دارد، باید از آن پرهیز شود.

آیه الله خوئی در بحث شرایط مفتی و مرجع

تقلید، پس از آن که دلایل قائلان به اشتراط ذکوریت را نقد و در آن مناقشه می‌کند، چنین نتیجه می‌گیرد که هیچ دلیلی بر لزوم مرد بودن مفتی وجود ندارد؛ بلکه اطلاق ادله لزوم تقلید و هم چنین سیره عقلا بر تفاوت نگذاشتن بین مرد و زن در مسئله تقلید و رجوع عالم به جاهل است. وی در ادامه با استناد به مذاق شریعت، ذکوریت را در مفتی، شرط می‌شمارد و تقلید از زن را جایز نمی‌داند.^{۹۶} به نظر می‌رسد، این

بسیاری موارد در فهم صحیح روایات مربوط به زنان نقش به‌سزایی دارد. در ادامه چند دسته از روایات که ممکن است در منع تقلید از زنان به آن‌ها استناد شود، بررسی می‌گردند.^{۹۵} این روایات را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد: ۱. روایاتی که ناظر به نوع آفرینش زنان و تفاوت زنان با مردان است، نظیر روایات: الف) روایات نقصان عقل زنان؛ ب) روایات سفاهت زنان؛ ج) سلب رأی و اندیشه از زنان. ۲. روایاتی که بر محدودیت زنان برای تصدی مناصب ولایی یا اجتماعی دلالت دارند، مثل: الف) منع از ولایت و رهبری؛ ب) منع از قضاوت و داوری؛ ج) منع زنان از تصمیم‌گیری برای دیگران؛ د) منع زنان از امامت جماعت. ۳. روایاتی که ناظر به نحوه تعامل با زنان است، مانند: الف) پرهیز از اطاعت زنان؛ ب)

پرهیز از مشورت با زنان؛ ج) عقب نگه داشتن زنان، هیچ روایت معتبری با این مضمون وجود ندارد؛ بلکه یک حکم فقهی است که زنان در نماز بر مردان مقدم نباشند. ۴. روایاتی که کیفیت حضور اجتماعی زنان را بیان می‌کنند. روایات بسیاری با مضامین گوناگون بر لزوم پوشیدگی و تستر زنان دلالت دارند؛ ولی این روایات نیز هیچ دلالتی بر حجیت نداشتن فتوای زنان ندارند. زنان می‌توانند در عین رعایت

با مراجعه به مجموع آیات و روایاتی که در رابطه با شأن، منزلت و الگوهای ارزشی برای زن صادر شده است، می‌توان اطمینان یافت که شارع به مرجعیت زن راضی نیست. ممکن است مقصود، مجموعه آیات و روایات فراوانی باشد که با مضامین متفاوت، احکام الزامی و غیرالزامی برای زنان بیان می‌کنند که مفاد مجموع آن‌ها تأکید بر پوشیدگی، حضور اجتماعی نداشتن و ارتباط و اختلاط نداشتن با نامحرم است.

دلیل نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا اگر مقصود ایشان این باشد که همه شئون فقیه، حتی شأن افتا نیز برای زنان ثابت نیست، نمی‌توان به دلیل مذاق شارع چنین ادعایی را ثابت دانست و اگر مقصودشان خصوص مناصب ولایی فقیه است، ما هم قبول داریم که چنین مناصبی برای زنان ثابت نیست.

در رابطه با کیفیت کشف مذاق شارع بر عدم جواز افتا و مرجعیت زنان، دو احتمال وجود دارد: یک، دست‌یابی به مذاق شریعت از طریق اولویت. با این توضیح که وقتی شارع راضی نیست زن امام جماعت شود، به طریق اولی راضی به مرجعیت او نیست.^{۹۷} در نقد این دلیل باید توجه داشت که جایگاه ویژه نماز در میان عبادت‌های اسلامی، مانع از آن است که عبادتی را با آن از نظر مقدمات و شرایط مقایسه نمود؛ تا چه رسد به وظایف غیرعبادی، مانند افتا و مرجعیت. مثلاً در

نماز جماعت در صورتی که

امام مرتکب سهو و اشتباهی شود، نمازگزاران باید او را به اشتباهش آگاه کنند، مردان با بلند کردن صدا به تکبیر و زنان با زدن دستان به هم. مسلم است که این حکم از آن جهت نیست که شنیدن صدای زن،

مطلقاً حرام است؛ بلکه ممکن

است به این دلیل باشد که تمرکز نمازگزار محفوظ بماند. بنابراین هیچ دور نیست که ممنوعیت زن از امامت جماعت، در همین

راستا صورت پذیرفته باشد؛ زیرا قرار گرفتن یک زن پیشاپیش مردان در نماز جماعت، زمینه‌ساز پراکندگی فکر برای نمازگزاران خواهد بود.^{۹۸} به بیان دیگر امامت زن برای مردان در نماز جماعت با طبیعت فضای نماز که باید به گونه‌ای باشد که عوامل تحریک را از دل انسان دور کند و تمام توجه انسان را به خداوند منحصر کند، تناسب ندارد.^{۹۹}

بنابراین بین منع امامت جماعت زن برای مردان و عدم حجیت فتوای او هیچ ملازمه‌ای نیست. افزون بر این - بنا بر فتوای مشهور فقها^{۱۰۰} - امامت جماعت زن برای زنان، صحیح است. با توجه به جواز امامت جماعت زن برای زنان، روشن می‌شود که زنان، منع ذاتی از امام جماعت شدن ندارند؛ بلکه ممنوعیت آن‌ها صرفاً مربوط به امامت برای مردان است که امکان دارد وجه ممنوعیت آن - همان‌گونه که اشاره شد - ملاحظه جنبه عبادی نماز و دوری از عوامل غفلت از خداوند

عقلا در اموری که از آن‌ها آگاهی ندارند، به کارشناسان رجوع و به نظر آن‌ها عمل می‌کنند. عقلا در این رجوع، فرقی بین متخصص مرد و متخصص زن نمی‌گذارند؛ زیرا ملاک و معیار رجوع، خبرویت و تخصص آن‌هاست

و توجه به امور دنیایی باشد.

دوم، دست‌یابی به مذاق شارع از مجموعه احکام. با این توضیح که با مراجعه به مجموع آیات و روایاتی که در رابطه با شأن، منزلت و الگوهای ارزشی برای زن صادر شده است، می‌توان اطمینان

یافت که شارع به مرجعیت زن راضی نیست. ممکن است مقصود، مجموعه آیات و روایات فراوانی باشد که با مضامین متفاوت، احکام

الزامی و غیرالزامی برای زنان بیان می‌کنند که مفاد مجموع آن‌ها تأکید بر پوشیدگی، حضور اجتماعی نداشتن و ارتباط و اختلاط نداشتن با نامحرم است. از

مجموعه این ادله، نارضایتی شارع مقدس به تصدی افتا و مرجعیت برای زنان که مستلزم حضور در اجتماع و ارتباط با نامحرم است، فهمیده می‌شود. گفتنی است که ملازمه‌ای

در بین فقها و اصولیان مبانی متفاوتی در تبیین سیره عقلا وجود دارد که برطبق برخی از آن مبانی، اشکالاتی بر سیره عقلا بر رجوع به متخصص و عدم تفکیک بین زن و مرد، وارد شده است.

حضور نیست. افزون بر آن، چنانچه مانع و مشکل اصلی در تقلید مردان از زنان، اختلاط بین آنان و نامحرمان باشد و فرض شود که چنین مشکلی در تقلید از مردان وجود ندارد، این اشکال در تقلید زنان از مرجع تقلید زن

بین تقلید از زن و بین معاشرت زن و مرد نامحرم، مخصوصاً

جاری نیست و باید در این مسئله قائل به تفصیل شد و تقلید زنان از مرجع تقلید زن را پذیرفت. به ویژه با توجه به این که در فرض تقلید زنان از مرجع تقلید زن، در آشنایی با وظایف شرعی و پرسش احکام خود، از آزادی و آسودگی‌ای برخوردار می‌شوند که چه بسا این آزادی، آسودگی و دقت در فرض سؤال ایشان از مردان محرم - تا چه رسد به مردان نامحرم - وجود ندارد. هم چنین ممکن است ادعا شود برای زنان نوعی خبرگی در فهم احکام متعلق به زنان وجود دارد که مردان - به دلیل احساس نکردن بعضی حالات - این خبرگی را ندارند.

معاشرتی که نکوهش شده، وجود ندارد؛ زیرا همان گونه که در حال حاضر تقلید از مردان فقیه بر زنان واجب است، در عین حال عمل به این وظیفه مستدعی مباشرت ایشان در رجوع به فقها برای سؤال و استفتا نیست؛ بلکه معمولاً زنان بر واسطه‌ها که عمدتاً شوهران، پدران، برادران و محارم دیگر آنان هستند، اعتماد می‌کنند و تقلید مردان از زنان نیز مستدعی اختلاط و معاشرت آنان با یک دیگر نیست؛ چرا که مردان نیز می‌توانند به واسطه محارم خود مانند همسر، مادر، خواهر و محارم دیگر از فتوای مرجع خود آگاه شوند. هم چنین دستیابی به فتاوای فقیه زن - همان گونه که تاکنون معمول بوده

• ۷. ادله قائلان به حجیت فتوای زن

قائلان به حجیت فتاوای زنان برای مدعی خود به ادله متعددی از آیات قرآن و روایات استناد کرده‌اند که از بررسی آن‌ها در این جا اجتناب می‌کنیم و تنها به مهم‌ترین دلیل آنان

از راه کتاب‌ها و رساله‌هایی که برای تبیین وظایف شرعی تنظیم می‌شود، امکان‌پذیر است. افزون بر اینکه در عصر حاضر با پیشرفت امکانات ارتباطی مانند پایگاه‌های

یعنی سیره عقلا بر اعتبار نظر اهل خبره و متخصصان هر رشته و تفاوت نداشتن کارشناسان مرد و زن، اشاره می‌کنیم. عقلا در اموری که از آن‌ها آگاهی ندارند، به کارشناسان رجوع و به نظر آن‌ها عمل می‌کنند. عقلا در این رجوع، فرقی بین متخصص مرد و متخصص زن نمی‌گذارند؛ زیرا ملاک و معیار رجوع، خبرویت

و تخصص آن‌هاست، نه جنسیت آنان. فقیه و مفتی در حقیقت متخصص و خبره در مسائل و احکام شرعی است و عقلا در مراجعه به او فرقی بین مرد و زن نمی‌گذارند. به ویژه با توجه به این که در زمان معصومان علیهم‌السلام و سال‌ها پس از آن، فتوای مجتهدان بر طبق روایت و نقل عین احادیث بوده و مردم همان گونه که در پذیرش روایت، تفاوتی میان زن و مرد قائل نبوده‌اند و از روایان زن نیز روایت‌ها را می‌پذیرفته‌اند، در پذیرش فتوای زنان نیز که با نقل متن احادیث بوده، تأمل نمی‌کرده‌اند.^{۱۰۱} با توجه به این که در زمان معصومان علیهم‌السلام به فتوای زنان مراجعه می‌شده و آنان از این عمل اطلاع داشته‌اند؛ در عین حال از چنین سیره‌ای منع و ردع نکرده‌اند، از تقریر ایشان می‌توان به حجیت این سیره پی برد.^{۱۰۲} در بین فقها و اصولیان مبانی متفاوتی در تبیین سیره عقلا وجود دارد که بر طبق برخی از آن مبانی، اشکالاتی بر سیره عقلا بر رجوع به متخصص و

مهم‌ترین دلیل بر حجیت فتوای زنان، وجود زنان صاحب فتوا در عصر معصومان علیهم‌السلام و رجوع مردم به فتوای آنان است که از سوی معصومان علیهم‌السلام ردع و منع نشده است. به بیان دیگر سیره عقلا بر رجوع غیرمتخصص به متخصص است، با صرف نظر از جنسیت متخصص.

عدم تفکیک بین زن و مرد، وارد شده است که در این جا از ذکر آن‌ها اجتناب کرده و به مباحث تفصیلی ارجاع می‌دهیم.^{۱۰۳}

• نتیجه

در باب مرجعیت باید بین ابواب اجتهاد، افتا، ولایت، قضاوت و حکم تفاوت گذاشت و نمی‌توان تمام احکام، شرایط و ویژگی‌های آن‌ها را به یک دیگر سرایت داد؛ بلکه در هر مورد باید

احکام و شرایط آن‌ها به طور جداگانه بررسی شود. از مباحث گذشته روشن شد که اگر صرف افتا و بیان احکام شرعی در نظر گرفته شود، دلیلی بر اختصاص آن به مردان وجود ندارد و ادله‌ای که بر لزوم شرط ذکورت ذکر شده، برای این مدعا کافی نیست و بر فرض پذیرش، فقط بر ممنوعیت رجوع مردان به زن فقیه دارند و هیچ مانعیتی برای رجوع زنان به زن فقیه‌ای که دارای شرایط دیگر افتاست، ندارند. مهم‌ترین دلیل بر حجیت فتوای زنان، وجود زنان صاحب فتوا در عصر معصومان علیهم‌السلام و رجوع مردم به فتوای آنان است که از سوی معصومان علیهم‌السلام ردع و منع نشده است. به بیان دیگر سیره عقلا بر رجوع غیرمتخصص به متخصص است، با صرف نظر از جنسیت متخصص. این سیره در زمان معصومان علیهم‌السلام به فعلیت رسیده و منعی از آن نشده است. بر فرض که درباره فعلیت آن مناقشه شود، این سیره به اندازه‌ای شیوع داشته که مردم آن را در آینده در امور شرعی و

- (کفایة الاصول، ص ۴۶۳)، عراقی (نهایة الافکار، ج ۴، ق ۲، ص ۲۱۵) و صاحب المعالم (ابن شهیدثانی، معالم الدین، ص ۲۳۸) را نام برد.
۴. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۴۸۶؛ جوهری، صحاح اللغة، ج ۱، ص ۳۹۵.
۵. افرادی همچون صدر (دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۵۷)، مطهری (مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۲۸)، حسینی فیروزآبادی (عناية الاصول، ج ۶، ص ۱۶۲) در این گروه جای دارند.
۶. صدر، دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۵۸.
۷. همو، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۶۸.
۸. مغنیه، فقه الامام الصادق (ع)، ج ۶، ص ۶۰.
۹. «... وَأَهْرُبُ مِنَ الْفُتْيَا هَرْبَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَلَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ عَتَبَةً لِلنَّاسِ» (حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۷۲).
۱۰. ر.ک: حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۸-۱۴۸.
۱۱. ر.ک: قاسمی و دیگران، فقیهان امامی و عرصه‌های ولایت فقیه، ج ۱، ص ۶۲-۸۳.
۱۲. نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۷.
۱۳. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: حکم بین مردم، اعلام و اخبار، خلق و ایجاد، حتم و لابدیت، امر، فعل و عمل، اتمام عمل، فراغ، وصیت، موت و مرگ، وفا، اراده (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۸۶-۱۸۹).
۱۴. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۹۹؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۸۶؛ ابن اثیر، النهایة، ج ۴، ص ۷۸.
۱۵. شهید اول، الدروس الشرعیة، ج ۲، ص ۶۵.
۱۶. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۱۳، ص ۳۲۵.
۱۷. حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، (ط-القديمه)، ج ۱۰، ص ۲.
۱۸. رشتی، کتاب القضا، ج ۱، ص ۲۶.

مسائل تقلید نیز سرایت دهند و اگر سرایت آن به امور شرعی و تقلید در خصوص متخصص زن مورد رضایت شارع نبوده، باید رد می‌شده است؛ درحالی‌که نه‌تنها رد می‌نشده؛ بلکه در برخی موارد ارجاعاتی نیز به زنان صورت گرفته که بر رضایت معصومان علیهم‌السلام از چنین سیره‌ای دلالت دارد یا دست‌کم بر نبود منع ذاتی زنان از تصدی چنین منصبی دلالت دارد که عدم شیوع خارجی مراجعه به زنان به دلیل ندرت مصداق خارجی بوده است.

اما اگر شئون دیگر مرجعیت به‌ویژه در زمان فعلی لحاظ شود که به‌گونه‌ای ملازم با جعل ولایت و تصرف در امور دیگران است، مانند قضاوت، تصرف در وجوهات شرعی، اذن در تصرف در اموال مشتبه، صدور حکم، تولی موقوفاتی که متولی خاص ندارند، نگه‌داری از اموال مسلمانی که غایب یا قاصر است، جهت‌دهی امور سیاسی و اجتماعی یا تشکیل حکومت و...، با توجه به اصل اولیة ولایت نداشتن هیچ‌کس بر دیگران، اثبات چنین ولایتی به دلیل خاص نیاز دارد و چنین دلیلی درباره زنان وجود ندارد.

پی‌نوشت:

- * استادیار گروه فقه و حقوق، مرکز تحقیقات زن و خانواده
۱. استادیار گروه فقه و حقوق، مرکز تحقیقات زن و خانواده.
۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۴۸۶؛ جوهری، صحاح اللغة، ج ۱، ص ۳۹۵.
۳. از این گروه می‌توان فاضل تونی (الوافیه فی اصول الفقه، ص ۲۴۳)، آخوند خراسانی

١٩. طباطبایی کربلایی، ریاض المسائل، ج ١٥، ص ٥.
٢٠. شهید ثانی، الروضة البهیة، ج ٢، ص ٧١.
٢١. گلپایگانی، کتاب القضاء، ج ١، ص ١١.
٢٢. خمینی، ت حریر الوسیله، ج ٢، ص ٣٨٤.
٢٣. گلپایگانی، کتاب القضاء، ج ١، ص ١٠.
٢٤. ر.ک: خواجویی مازندرانی، الرسائل الفقہیة، رسالة فی شرایط المفتی، ج ٢، ص ٤٧٤.
٢٥. ابن اثیر، النهاية، ج ٥، ص ٢٢٨؛ جوهری، الصحاح، ج ٢، ص ١٨٣٢؛ فیروزآبادی؛ القاموس المحيط، ج ٤، ص ٤٦٦؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ١٥، ص ٤٠٥.
٢٦. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ٦، ص ١٤١-١٤٢.
٢٧. «الولاية هي الامارة والسلطنة على الغير في نفسه أو ماله أو أمر من أموره» (طباطبایی یزدی، تکملة العروة الوثقی، ج ٢، ص ٢).
٢٨. نراقی، عوائد الأيام، ص ٥٢٩؛ شیخ انصاری، کتاب المکاسب، ج ٣، ص ٥٤٦.
٢٩. ر.ک: سجادی امین، اذن ولیّ در ازدواج باکره، ص ٩٩-٩٣.
٣٠. جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ٤٩؛ خمینی، الاجتهاد و التقليد، ص ١٨.
٣١. بقره، آیه ١٢٤.
٣٢. ص، آیه ٢٦.
٣٣. احزاب، آیه ٦ و ٣٦.
٣٤. مائده، آیه ٥٥.
٣٥. کلینی، الکافی، ج ١، ص ١٨٧، بَابُ «فَرَضِ طَاعَةِ الْأُمَّةِ»، ح ٧، ٨، ٩، ١٦ و ج ١، ص ٢٨٨، بَابُ «مَا نَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ عَلَى الْأُمَّةِ وَاحِدًا أَوْ أَجَادًا»، ح ٣.
٣٦. اشتهازدی، مدارک العروة، ج ١، ص ١٤٨؛ آملی، مجمع الأفكار، ج ٥، ص ٦٩.
٣٧. شیخ مفید، المقنعة، ص ٨١٠.
٣٨. شیخ طوسی، النهاية، ص ٣٠١-٣٠٠.
٣٩. سارر دیلمی، المراسم العلویة، ص ٢٦١.
٤٠. ابن ادریس، السرائر، ج ٢، ص ٢٥.
٤١. علم الهدی، الذریعة، ج ٢، ص ٣٢٣-٣٢٤.
٤٢. محقق حلی، شرائع الاسلام، ج ١، ص ٣١٣.
٤٣. علامه حلی، إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٣٥٣؛ همو، قواعد الأحكام، ج ١، ص ٥٢٥ و ٥٢٦.
٤٤. شهید اول، ذکر الشیعة، ج ١، ص ٤٢.
٤٥. محقق کرکی، رسائل المحقق کرکی، ج ١، ص ١٤٣ و ١٦٨؛ همو، جامع المقاصد، ج ٣، ص ٤٩٠.
٤٦. ابن شهید ثانی، معالم الدین، ص ٢٤٤.
٤٧. فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ج ٢، ص ٥٢.
٤٨. میرزای قمی، قوانین الأصول، ج ٢، ص ٢٤٣-٢٤٤.
٤٩. شیخ انصاری، مجموعة رسائل فقیهية واصولية، ص ٨٣-٥٧؛ همو، سراج العباد، ص ٢٦-١٩؛ همو، صراط النجاة، ص ٣٩-٣٠.
٥٠. اصفهانی، وسیلة النجاة (مع حواشی الإمام)، ص ٩؛ همو، ذخیره العباد، ص ٢.
٥١. بروجردی، مجمع الرسائل، ص ٢٠.
٥٢. ر.ک: نجفی عراقی، المعالم الزلفی، ص ٤٥؛ سیفی مازندرانی، دلیل تحریر الوسیلة، ولایة الفقیه، ص ١٧٦.
٥٣. نجفی، «زن و مرجعیت»، کاوشی نو در فقه، پیش شماره اول، بهمن ١٣٧٢، ص ٥٣-٥٤.
٥٤. شهید ثانی، الروضة البهیة، ج ٣، ص ٦٢.
٥٥. همان.
٥٦. «ويعتبر الذکورية والحزبية في القاضي دونهما» (شهید ثانی، رسائل الشهید الثانی، ج ٢، ص ٧٧٨).
٥٧. شهید ثانی، رسائل الشهید الثانی، ج ٢، ص ٧٧٨.
٥٨. نجفی، جواهر الکلام، ج ٤٠، ص ٢٢.
٥٩. همو، مجمع الرسائل، ص ٥٢٤.
٦٠. آخوند خراسانی، کفاية الاصول، ص ٢٧٩-٢٨٠.
٦١. همان.
٦٢. «قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ» (یونس: ٥٩).
٦٣. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء: ٣٦).

۶۴. ر.ک: سجادی امین؛ زنان، افتا و مرجعیت، ص ۳۳-۳۶.
۶۵. نجفی عراقی، المعالم الزلفی، ص ۴۵.
۶۶. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۰.
۶۷. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲ و فیض کاشانی، الوافی، ج ۱۵، ص ۱۷۹.
۶۸. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۷.
۶۹. نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۱.
۷۰. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱.
۷۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۸.
۷۲. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۰.
۷۳. پیروز، بررسی فقهی مدیریت زنان در مناصب سیاسی، ص ۱۰۱.
۷۴. شمس‌الدین، اهلیة المرأة لتولی السلطة، ص ۱۵۷.
۷۵. ارسطو، «زن و مشارکت سیاسی»، ص ۱۶۴.
۷۶. «فیجب الأخذ فی مخالفة الأصل بالأخص منها، وهو العدل» (شیخ انصاری، کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۵۶۵).
۷۷. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ص ۲۴۷.
۷۸. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۱۲.
۷۹. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۰۳.
۸۰. آصفی، «زن و ولایت سیاسی و قضایی»، ص ۷۹.
۸۱. ارسطو، «ولایت زن»، ص ۱۲۳.
۸۲. ر.ک: سجادی امین، اذن ولی در ازدواج باکره، ص ۳۷۹-۳۷۰.
۸۳. خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۳۳، ص ۱۹۹؛ شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۱۱، ص ۳۸۲۵-۳۸۲۸.
۸۴. انصاری، موسوعة أحكام الأطفال وأدلتها، ج ۲، ص ۵۳۲.
۸۵. همان، ج ۲، ص ۱۶۳.
۸۶. نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۱۰۳.
۸۷. مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۹۶؛ حلی، أصول الفقه، ج ۵، ص ۴۳۴.
۸۸. نساء، آیه ۳۴: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ».
۸۹. بقره، آیه ۲۲۸: «وَلِلرِّجَالِ عَظِيمَةٌ دَرَجَةٌ».
۹۰. زخرف، آیه ۱۸: «أَوْ مَنْ يُنْسَأُ فِي الْحَيَاةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ».
۹۱. بقره، آیه ۲۸۲: «اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى».
۹۲. ر.ک: سجادی امین؛ زنان، افتا و مرجعیت، ص ۴۳-۶۹.
۹۳. اردکانی، الاجتهاد والتقليد، ص ۷۴؛ سیفی مازندرانی، دليل تحرير الوسيلة، ولاية الفقيه، ص ۱۴۸؛ حسینی شیرازی، بیان الفقه، ج ۳، ص ۹۰.
۹۴. سیفی مازندرانی، دليل تحرير الوسيلة، ولاية الفقيه، ص ۱۴۶-۱۴۸.
۹۵. برای بررسی تفصیلی این روایات، ر.ک: سجادی امین؛ زنان، افتا و مرجعیت، ص ۷۴-۱۲۹.
۹۶. خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱، ص ۱۸۷-۱۸۸.
۹۷. خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱، ص ۱۸۸.
۹۸. نجفی، «زن و مرجعیت»، کاوشی نو در فقه، پیش شماره اول، بهمن ۱۳۷۲، ص ۴۵.
۹۹. فضل‌الله، دنیا المرأة، ص ۱۲۶.
۱۰۰. علامه حلی، مختلف الشیعة، ج ۳، ص ۵۹.
۱۰۱. آملی، مجمع الافکار، ج ۵، ص ۶۸.
۱۰۲. صدر، الاجتهاد والتقليد، ص ۱۰۷.
۱۰۳. ر.ک: سجادی امین؛ زنان، افتا و مرجعیت، ص ۱۹۷-۲۳۳.